

نمونه‌ای از ترجمه قرآن

مترجمی که به ترجمه قرآن دست می‌زند، همچون مترجم هر نوع متن دیگر، قبل از آغاز کار برای ترجمه خود مخاطبی فرض می‌کند زیرا ترجمه در خلأ انجام نمی‌شود. وجود مخاطب فرضی باعث نمی‌شود که مترجم اصل اساسی ترجمه قرآن را که رعایت دقت تا سر حد امکان است زیر پا بگذارد ولی مخاطب فرضی نه تنها زبان ترجمه بلکه شکل ترجمه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. مترجم طرحی منسجم پی می‌ریزد که در آن از پیش تعیین می‌شود که ترجمه او علاوه بر ترجمه متن قرآن، چه چیز در چه سطح و به چه ترتیب به کدام خواننده می‌دهد. آیا شایسته است مترجم به آوردن متن ترجمه در کنار متن قرآن اکتفا کند، بی هیچ شرح و توضیح؟ آیا این روش ترجمه قرآن روشی ابتر بحساب نمی‌آید؟ برخی از سئوالاتی که مترجم باید قبل از آغاز کار با توجه به مخاطب فرضی خود برای آنها پاسخی بیابد از این قرار است:

- ۱- متن قرآن، متن ترجمه و توضیحات مترجم چگونه باید در یک صفحه یا در دو صفحه مقابل حروفچینی شوند.
- ۲- کلمات افزوده شده به متن اصلی در کجا باید بیاید.
- ۳- آیا باید هر آیه در متن اصلی و در ترجمه در سطری جدید بیاید تا عمل مقابله به سهولت صورت بگیرد؟
- ۴- اگر کلمه‌ای در معنی غیر متداول ترجمه شده، دلیل آن باید ذکر شود؟
- ۵- توضیحات مترجم در پانویسها در باره چه قسم مشکلات و تا چه حد مختصر یا مبسوط باشد؟
- ۶- آیا لازم است در آغاز هر سوره توضیحاتی در باره محتوای آن سوره داده شود؟
- ۷- آیا لازم است هر سوره را به بخشهای مجزا تقسیم کرد و چکیده‌ای از محتوای هر بخش را در ابتدا آورد و یا ارتباط میان بخشهای سوره با یکدیگر یا ارتباط سوره‌های متوالی با

یکدیگر را توضیح داد؟

۸- کلمات و آیاتی که قرائت‌های مختلف دارند، باید توضیح داده شوند؟

۹- آیا لازم است مترجم در ترجمه آیاتی که یک تفسیر را از میان چند تفسیر مختلف بر می‌گزیند دلیل انتخاب خود را توضیح دهد؟

۱۰- اگر در ترجمه، جنبه‌های بلاغی یا مضامین آیه‌ای از دست رود، آیا توضیح آن لازم است؟...

مترجمان مختلف قرآن برای ترجمه‌های خود شکل‌های مختلفی را بکار گرفته‌اند. برخی با آگاهی و با در نظر داشتن مخاطبی خاص طرحی منسجم برای ترجمه خود در انداخته‌اند. برخی دیگر بدون آگاهی و بدون درک ضرورت یافتن چارچوب و طرح معین و بدون در نظر گرفتن مخاطبی خاص به ترجمه قرآن دست زده‌اند، انگار قرآن را برای خود ترجمه کرده‌اند. یادداشت‌هایشان بیان چیزهایی است که می‌دانند، نه پاسخ سئوالات احتمالی خوانندگان. طبیعی است تا مترجم قرآن تصویری از خواننده ترجمه نداشته باشد دوگانه یا چندگانه عمل می‌کند. حاصل آنکه ترجمه‌های قرآن در زبانهای مختلف به شکل‌های بسیار متفاوت و متنوع عرضه شده است. برای مثال در برخی از ترجمه‌ها، مثلاً ترجمه آربری که مخاطب آن فرد انگلیسی زبان غیر مسلمان است، متن اصلی قرآن نیامده است. یا در برخی از ترجمه‌ها، مثل ترجمه دو زبانه مولانا محمد علی، حجم یادداشت‌های مترجم چندین برابر حجم متن اصلی است.

اکنون سؤال این است که شکل مطلوب ترجمه قرآن کدام است. گفتیم که شکل ترجمه بستگی به مخاطب فرضی آن دارد. ولی بطور کلی اگر مخاطب ترجمه را فردی باسواد متوسط یا بالاتر از متوسط بدانیم که دوست دارد علاوه بر خواندن متن قرآن، ترجمه روان آن را نیز بخواند و بفهمد و به درک درست و کامل معانی قرآن اصرار دارد بی آنکه بخواهد یا وقت آن را داشته باشد که به دیدگاه‌های تفسیری آیات وارد شود، باید نخست بین تفسیر و ترجمه تفاوت قایل شویم و این دو را با هم خلط نکنیم. آنچه را که تفسیر عهده‌دار بیان آن است نباید در ترجمه بیاید. یادداشت‌های مترجم باید توضیحاتی ضروری باشد که به خواننده کمک می‌کند قرآن را درست بخواند و ترجمه آن را بهتر درک کند. دغدغه و وسواس همیشگی مترجم باید این باشد که آنچه را که توضیح می‌دهد به کار او مربوط باشد. بدین ترتیب کوشش محققانه مترجم در نوشتن مقدمه و آوردن توضیحاتی در ابتدای سوره‌ها و نیز در انتخاب نکاتی که توضیح آنها لازم است و یافتن پاسخ برای آنها در محدوده کار او بعنوان مترجم قرار می‌گیرد.

از ترجمه‌هایی که تا حد زیادی به شکل مورد بحث ما نزدیک است ترجمه محقق توانا و پرتلاش آقای بهاء‌الدین خرمشاهی است که هنوز در دست انجام است. بی‌صبرانه منتظر انتشار این ترجمه هستیم ولی تا آن زمان به قرائت بخشی کوتاه از آن دل خوش می‌کنیم و از جناب خرمشاهی که لطف کردند و این گزیده را قبل از انتشار در اختیار ما گذاشتند تشکر می‌کنیم.

سُورَةُ الْعَمْرَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۱﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
 وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۲﴾ مِنْ قَبْلُ هَدَىٰ لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
 لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۳﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
 السَّمَاءِ ﴿۴﴾ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ﴿۵﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ
 فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ
 تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمْتَابِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكُرُ إِلَّا الْأُولُو
 الْأَلْبَابِ ﴿۶﴾

سورة آل عمران (خاندان عمران)

(مدنی، ۲۰۰ آیه)

ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی

الم (الف . لام . میم) ① خداوند است آنکه جز او خدایی نیست و زنده پابنده است ② کتاب [قرآن] را به راستی و درستی بر تو نازل کرد که همخوان با کتب آسمانی پیشین است و تورات و انجیل را بیشتر فرو فرستاد ③ که راهنمای مردم است، و نیز فرقان [قرآن] را نازل کرد؛ [بدانید که] منکران آیات الهی، عذاب شدیدی [در پیش] دارند و خداوند پیروزمند و دادستان است ④ هیچ چیز در زمین و در آسمان بر خداوند پوشیده نیست ⑤ او کسی است که بدانگونه که خواست شما را در رحمتها [ای مادران] نقشبندی کرد، خدایی جز او نیست و او پیروزمند فرزانه است ⑥ او کسی که کتاب [قرآن] را بر تو نازل کرد که بخشی از آن محکمات است که اساس کتاب است، و بخش دیگر متشابهات است؛ اما کج‌دلان، برای فتنه‌جویی و در طلب تأویل [دلخواه خود] پیگیر متشابهات می‌شوند، حال آنکه تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم - که می‌گویند به آن ایمان آورده‌ایم، همه از پیشگاه خداوند است - نمی‌دانند؛ و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد ⑦

۷- هوالذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات ... این آیه یکی از بحث انگیزترین آیات قرآنی است و اختلافات قرائت مهمی در بردارد که شرح آن خواهد آمد.

محکمات و متشابهات: شیخ طوسی می‌نویسد، محکم آن است که به خاطر وضوحش، بدون قرینه‌ای یا دلالت [خارجی]، به صرف توجه به ظاهرش مراد از آن دانسته شود چنانکه فرماید "ان الله لا یظلم الناس شیئاً" (یونس، ۴۴) (خداوند هیچگونه ظلمی به مردم نمی‌کند) و متشابه آن است که با توجه به ظاهرش مراد از آن دانسته نشود، مگر آنکه قرینه‌ای [خارجی] بر آن افزوده شود که معنای مراد را برساند. چنانکه آیه "واضله الله علی علم" (جاثیه، ۲۳) (و خداوند او را با وجود علم، گمراه کرد) با آیه "واضلهم السامری" (طه، ۸۵) (و سامری ایشان را گمراه ساخت) فرق دارد، زیرا اضلال سامری قبیح است، و اضلال الهی به معنای حکم اوست به اینکه فلان بنده، گمراه است، و این قبیح نیست، بلکه حسن است (تبیان، ذیل آیه). همو می‌نویسد اگر گفته شود چرا در قرآن متشابهات وجود دارد و چرا تمامی آن محکمات نیست در پاسخ گوئیم برای برانگیختن فکر و نظری که علم به بار می‌آورد، و صرفاً اتکا کردن به "خبر" [سمعیات، نقلیات] بدون "فکر و نظر" [بحث و برهان عقلی] چرا که اگر با نظر [بحث عقلی] دانسته نشود که هر آنچه پیامبر آورده است، حق است، جایز [عقلاً ممکن] است که "خبر" کذب باشد، و بدینسان دلالت سمع و سمعیات باطل می‌گردد. زمخشری بحث مبتکرانه‌ای در فایده وجود متشابهات در قرآن دارد، مراجعه شود.

و ما یعلم تأویلہ الا الله [!] اختلاف قرائتی که در اینجا، بر سر وقف کردن یا نکردن بعد از کلمه "الله" وجود دارد مهمترین و معنی دارترین قرائت در سراسر قرآن است. از نظر زبانی و نحوی هر دو وجه جایز است. ۱) اگر بعد از "الله" وقف کنیم، چنین معنی می‌دهد که تأویل متشابهات راجز خداوند کسی نمی‌داند. در این قرائت "والراسخون فی العلم" جمله مستأنفه مستقلی است. ۲) اگر بعد از الله وقف نشود، یعنی "والراسخون فی العلم" به "الله" عطف شود، چنین معنی می‌دهد که راسخان در علم هم تأویل متشابهات را می‌دانند. اغلب اهل سنت طرفدار "وقف" [= قول اول] و شیعه و بعضی از اهل سنت، و مخصوصاً بعضی از بزرگترین نحویان قدیم و جدید، طرفدار عطف [= قول دوم] هستند. قائلان به وقف [= قول اول] که همه از اهل سنت هستند، از جمله، ابی بن کعب، ابن مسعود، عروه بن زبیر، حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز، مالک، کسائی، فراء، اخفش، جبائی، طبری، میبدی، امام فخر رازی، قرطبی، ابن جزری، ابو حیان غرناطی، نیشابوری، واعظ کاشفی، قاسمی ۲) قائلان به عطف [= قول دوم] الف) اهل سنت از جمله: مجاهد، نحاس (نحوی)، حکبری (نحوی)، زمخشری، ابن فورک، بیضاوی، ابوالمسعود عمادی، آلوسی، محمود صافی (نحوی معاصر) ب) شیعه، ائمه اطهار (ع). چنانکه حدیثی از امام صادق (ع) در کافی و تفسیر عیاشی نقل شده است که فرموده‌اند: "نحن الراسخون فی العلم ونحن نعلم تأویلہ" (ما راسخان در علمیم و تأویل آن را می‌دانیم). قمی، عیاشی، شریف رضی، طبرسی، ابوالفتوح رازی، ملا فتح الله کاشانی، ملا محسن فیض، شُتبر، بلاغی، مغنیه. ۳) بیطرفان - که هر یک از دو قرائت را به وجهی جایز می‌شمارند - ابن عباس، ابن کثیر، شیخ طوسی، شوکانی، علامه طباطبائی، محیی الدین درویش (نحوی معاصر).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿١٠﴾ كَذَّابٌ عَالٍ فِرْعَوْنُ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾ قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَمِنْهُمْ قَاتِلٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنُ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

آنان که می‌گویند] پروردگارا، پس از آنکه هدایتمان کردی، دل‌های ما را مگردان، و رحمت خویش را به ما ارزانی دار که تو بخشنده‌ای ﴿٨﴾ پروردگارا تو گردآورندهٔ مردمان در روزی هستی که شکی در آمدن آن نیست، چرا که خداوند خلف وعده نمی‌کند ﴿٩﴾ کافران را اموال و اولادشان از عذاب خداوند باز ندارد، و اینان همگی هیزم جهنم‌اند ﴿١٠﴾ همانند شیوهٔ آل فرعون و پیشینیان ایشان که آیات ما را دروغ انگاشتند، آنگاه خداوند آنان را به گناهانشان فرو گرفت، و خدا سخت کیفر است ﴿١١﴾ بگو به کافران زود که به زانو در آید و [سرانجام] در جهنم گرد هم آید و چه بد جایگاهی است ﴿١٢﴾ حقا که در کار و بار دو گروهی که با هم رو در رو شدند مایهٔ عبرتی برای شما بود؛ گروهی در راه خدا می‌جنگید و دیگری کفر پیشه بود؛ [کافران مسلمانان را] به چشم خویش دوچندان می‌دیدند؛ و خداوند هر کس را بخواهد به نصرت خویش یاری می‌دهد؛ و در این امر دیده‌وران را عبرت است. ﴿١٣﴾

۱۳- قدکان لکم آیه فی فتنین. این آیه به غزوهٔ بدر اشاره دارد. به گفتهٔ مفسران در این جنگ عده و عدهٔ مسلمانان اندک، و آن کافران بالنسبه فراوان بود. تعداد مسلمانان سیصد و سیزده نفر و تعداد کافران یعنی مشرکان مکه نهصد و پنجاه نفر بود و مسلمانان به قوت ایمان و امدادهای غیبی الهی پیروز شدند. برای تفصیل در این باره رک: همین سوره (آل عمران)، توضیح آیه ۱۲۳:

نکتهٔ دشوار که معرکه آرا مفسران بوده عبارت: «یرونهم مثلیهم رأی العین» است که ترجمهٔ تحت اللفظی آن چنین است: «ایشان را به رأی العین، دو برابر خویش می‌دیدند» و اختلاف بر سر مرجع ضمایر است، یعنی مسلمانان کافران را دو برابر می‌دیدند یا کافران مسلمانان را؟ از میان همهٔ مفسران، زمخشری روشن تر و مستدل تر این عبارات را شرح کرده است. می‌نویسد: «خطاب به مشرکان قریش

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ
الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ ﴿١٤﴾

عشق به خواستنیها از جمله زن و فرزندان [بسران] و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشتزاران، در چشم مردم آراسته شده است؛ اینها بهره [گذرای] زندگانی دنیاست؛ و نیک سرانجامی نزد خداوند است ﴿۱۴﴾

⇐

است در یوم (جنگ) بدر. 'یرونهم مثلهم' یعنی مشرکان مسلمانان را دو برابر عدد مشرکان، نزدیک به دو هزار نفر می‌دیدند. یا دو برابر عدد مسلمانان یعنی ششصد و بیست و چند نفر. خداوند مسلمانان را با وجود کمبود نفراشان، چند برابر مشرکان، به آنان نمایند تا از مسلمانان بهر اسند و در قتال با آنان زیون شوند. و این امداد الهی برای مسلمانان بود. مانند امدادی که با فرستادن فرشتگان [در همین نبرد] کرد... و اگر بگویی این آیه و این قول با آنچه در سوره انفال هست، 'و یقلکم فی اعینهم' (و شما را در دیدگان آنان کمتر نمود - انفال، آیه ۴۴) متناقض است، در پاسخ می‌گویم ابتدا مسلمانان را در چشم مشرکان کمتر نشان داد تا مشرکان [بیهوده] جرأت پیدا کنند، و چون رودر رو شدند، مسلمانان را بیشتر نمایند تا آنجا که مسلمانان پیروز شدند. و این تقلیل و تکثیر (کمتر و بیشتر نمایند) در دو حال و دو وضعیت مختلف بود... و گاهی کمتر و گاهی بیشتر نمایند مسلمانان، در چشم مشرکان، بیشتر حاکی از قدرت و معجزه الهی است... 'امام فخر رازی در میان اقوال مختلف، همین را برگزیده است و می‌نویسد: 'اگر گفته شود تجویز رؤیت چیزی که موجود نیست [یعنی واقعیت عینی خارجی ندارد] منتهی به سفسطه می‌گردد، در پاسخ گوئیم ما مراد از رؤیت را در اینجا ظن و 'به نظر آمدن' می‌گیریم. زیرا کسی که گرفتار هراس شدید شود، جمع قلیل را چه بسا کثیر می‌بیند.'

۱۴- القناطر المقنطرة. قناطر جمع قنطار است. قناطر همین یکبار، ولی قنطار دوبار در قرآن

به کار رفته است (آل عمران، ۷۵؛ نساء، ۲۰). درست ترین معنای آن مال کثیر یا هنگفت است (سجستانی، زمخشری، فخر رازی، ابن منظور، المعجم الوسیط، التحقیق...) قنطار از ریشه یونانی است که معادل لاتینی آن کنتاریوم (صد) است و از طریق آرامی و سریانی به عربی راه یافته است (لغات دخیل قرآن). مقنطره از خود قنطار ساخته شده است و کمال و تمامیت آن را می‌رساند. مثل بدره مبدرة، دراهم مدرهمة، دانیر مدرنة.

قُلْ أُوْنَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾
 الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَتَيْنَاكَ بِغَيْرِ مَعْرُوفٍ وَأَعْتَدْنَا لِنَفْسِنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾ الصَّٰدِقِينَ
 وَالصَّٰدِقَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾ شَهِدَ
 اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ
 الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

بگو آیا به بهتر از اینها آگاهتان کنم؟ برای پرهیزگاران نزد خداوندشان بوستانهایی است که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آند و جفتهای پاکیزه دارند و از خشنودی خداوند برخوردارند، و خدا بر [حوال] بندگانش بیناست. ﴿۱۵﴾ آنانکه می‌گویند پروردگارا ما ایمان آورده‌ایم گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ در امان بدار ﴿۱۶﴾ آنان شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و بخشندگان و استغفارگران سحرگاهانند ﴿۱۷﴾ خداوند که در دادگری استوار است و فرشتگان و عالمان [راستین] گواهی می‌دهند که خدائی جز او نیست؛ آری جز او که پیرومند فرزانه است، خدائی نیست ﴿۱۸﴾

۱۸- شهدالله انه لا اله الا هو. امام فخر رازی می‌نویسد اگر ایراد کنند که در اینجا "مدعی وحدانیت" خود خداوند است، و چگونه مدعی می‌تواند "شاهد" باشد، در پاسخ به چند وجه می‌توان جواب داد. ۱) شاهد حقیقی جز خداوند نیست، چرا که همه چیز را آفریده و آنها را دلیل وحدانیت خود قرار داده است، و اگر این دلایل نبود، شهادتی حاصل نمی‌شد. و پس از آنکه این دلایل را قرار داد همو علما را به معرفت این دلایل موفق گردانید. و اگر این دلایل که خداوند قرار داده است، نبود و خداوند به آنها رهنمون نمی‌شد، علما از اینکه به آنها برای اثبات وحدانیت خداوند استناد کنند، در می‌ماندند و پس از نیل به شناخت وحدانیت خداوند، همو است که به آنان توفیق داد که دیگران را به شناخت توحید رهبری کنند، و چون کار بدین گونه است، در این صورت شاهد حقیقی بر وحدانیت خداوند جز خود او نیست. و از همین است که فرموده است: "قل ای شیء اکبر شهادة قل الله" (بگو شهادت چه کسی بزرگتر است؛ بگو خدا- انعام، ۱۹) ۲) خداوند موجودی است که ازلی و ابدی و ماسوائی او در ازل، عدم صرف و نفی محض بوده‌اند و عدم شبیه به غایب است، و موجود شبیه به حاضر و کل ماسوی در اصل غایب بوده و به شهادت خداوند حاضر گردیده است. پس حق تعالی شاهد بر کل است و از همین روی گفته است: "شهدالله لا اله الا هو" ۳) اینها اگر چه در صورت شهادت اند، اما به معنای اقرار هستند. زیرا

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
 جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾
 فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعْتُ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيَّةَ
 أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ
 بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾

دین خداپسند همانا اسلام است و اهل کتاب پس از آنکه علم یافتند، از رشک و رقابتی که با هم داشتند، اختلاف پیشه کردند و هر کس که آیات الهی را انکار کند [بداند که] خداوند زود شمار است ﴿۱۹﴾ و اگر با تو محاجه کردند بگو من و هر آن کس که پیرو من است روی دل به سوی خداوند می‌نهم؛ و به اهل کتاب و قوم بی‌کتاب [مشرکان عرب] بگو آیا اسلام می‌آورید؟ اگر اسلام آوردند، به راستی راهیاب شده‌اند و اگر رویگردان شدند، همین رساندن پیام بر تو است و خداوند بر [احوال] بندگانش بیناست. ﴿۲۰﴾

←

او وقتی خبر می‌دهد که خدایی جز او نیست، همه چیز عبید اوست و مولای کریم نباید مصالح بندگان را فروگذارد، و این کلام جاری مجرای اقرار به این است که او کرم در حق جمیع خلق را بر خود واجب می‌شمارد.

۱۹- ان الدین عند الله الاسلام. محمد جواد مغنیه در تفسیر کاشف می‌نویسد: اگر بگویند که ظاهر

این آیه دلالت بر این دارد که جمیع ادیان انبیاء، حتی دین ابراهیم - جز دین محمد (ص) - در نزد خداوند ارزشی ندارد، حال آنکه ما می‌دانیم که به اعتراف حضرت محمد (ص) و قرآن هر آنچه انبیاء آورده‌اند، حق و صدق است، پاسخ این است که این آیه تماماً به عکس آنچه می‌گویند دلالت دارد و ظاهرش بازبان آشکار حاکی از این است که هر دینی که انبیای گذشته آورده‌اند، "انا معاشر الانبیاء دیننا واحد" (ما گروه پیامبران، دینمان یکی است). همچنین: "الانبیاء إخوة لعلات، ابوهم واحد و امهاتهم شتی" (پیامبران برادرانی هستند که پدرشان یکی و مادرشان مختلف است) ... آیه‌ای که بالصراحه همه انبیای اولین و آخرین و پیروان آنان و پیروان پیروانشان را در برمی‌گیرد آیه ۸۵ سوره آل عمران است: "وهر کس که جز اسلام دینی را پذیرد، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است." و از آنجا که [اطاعت و تسلیم را] جز از مسلمین نمی‌پذیرد و طاعت و تسلیم آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و جمیع انبیاء و پیروان نیکوکار آنان را پذیرفته است، بالتلیجه تردیدی باقی نمی‌ماند که انبیاء و مؤمنان به آنها "مسلمان" بوده‌اند.